

مراقب باش روی جسدها با نگذار

پریسا می‌گوید بعضی از صحنه‌هایی که در این روزها دیده، بیشتر شبیه تصاویر فیلم‌ها بوده تا واقعیت. یکی از تلخ‌ترین لحظات برای او صبح روزی بود که خیر حمله به پالایشگاه و انبار نفت منتشر شد. او تعریف می‌کند: «صبح حدود ساعت ۷:۳۰ در بزرگراه امام علی به سمت جنوب می‌رفتم که دیدم آسمان کاملا سیاه شده. اول فکر کردم ابر است، اما بعد دیدم نه، کل آسمان مخصوصا سمت جنوب سیاه و تاریک است». به گفته او، فضای اتوبان عجیب و نگران‌کننده بود. «همه ماشین‌ها چراغ‌های‌شان را روشن کرده بودند. فضا خیلی ترسناک بود، شبیه صحنه‌هایی که فقط در فیلم‌ها دیده بودیم». چند دقیقه بعد باران شروع شد، اما این باران هم معمولی نبود. «حدود ساعت هشت صبح باران گرفت و ناگهان دیدم باران سیاه از آسمان می‌ریزد. ماشینم سفید است و قشنگ می‌دیدم که رنگش سیاه می‌شود». او می‌گوید مجبور شد مدام از برپایاکن استفاده کند. «شبیه پاک‌کن را مدام روشن می‌کردم تا این سیاهی‌ها از روی شیشه پاک شود. بعد فهمیدیم به خاطر آلودگی هوا، چیزی شبیه باران اسیدی یا باران نفتی بوده». همان روز برای بنزین‌زدن به پمپ بنزین رفت، اما با صف‌های طولانی روبه‌رو شد. «اول رفتم پمپ بنزین رسالت، خیلی شلوغ بود. بعد رفتم سمت تهرانپارس، صف چند کیلومتری بود». به گفته او، بسیاری از مردم نگران کمبود سوخت شده بودند. «چون شنیده بودند پالایشگاه و انبار نفت را زده‌اند، فکر می‌کردند بنزین کمپا می‌شود». اما روز بعد شرایط متفاوت بود. «امروز صبح که دوباره رفتم بنزین بزنم، صف خیلی کوتاه بود و اوضاع عادی‌تر شده بود». او می‌گوید فروشگاه‌ها و سوپرمارکت‌ها هم باز هستند و کمبود جدی دیده نمی‌شود. «در فروشگاه‌ها مثل کوروش همه چیز پیدا می‌شود. فقط در روزهای اول آب معدنی کمپا شده بود چون مردم هجوم آورده بودند بخزند، اما الان شرایط بهتر است». با این حال، حال‌وهوای شهر به‌ویژه در بازارهای نزدیک عبد کاملا تغییر کرده است. پریسا می‌گوید هر سال اسفند را به خاطر شلوغی و شور خریدهای نوروزی دوست داشت. «خانه ما نزدیک میدان هفت حوض است و همیشه این موقع سال خیابان‌ها پر از دست‌فروش بود. همین شلوغی و حال‌وهوا باعث می‌شد اسفند را حتی بیشتر از فروردین دوست داشته باشم». اما امسال تصویر کاملا متفاوت است. «رفتم برای خرید، اما بیشتر مغازه‌ها بسته بودند. سه تا بسته بود، یکی باز، چهار تا بسته بود، یکی باز». حتی مغازه‌هایی که باز بودند، هم مشتری نداشتند. «یکی از مغازه‌ها که باز بود، صاحبش غروب بیکار نشسته بود و هیچ مشتری‌ای نداشت». به گفته او، حتی محوطه هفت‌حوض که همیشه شلوغ است، حالا خلوت شده است. «جایی که همیشه مردم به هم می‌خوردند و پیاده‌روها شلوغ بود، حالا شاید ۲۰ نفر هم در کل میدان نبوده». او با چند مغازه‌دار هم صحبت کرده و نگرانی‌ها را از نزدیک دیده است. «خیلی نگران چک‌هایی بودند که برای خرید لباس و اجناس داده‌اند. چون فروش نرفته، می‌ترسند چک‌ها برگشت بخورد». به گفته او، اجاره مغازه‌ها در آن منطقه بسیار بالاست. «می‌گفتند اجاره بعضی مغازه‌ها بالای صد میلیون تومان است و حالا با این شرایط واقعا نمی‌دانند باید چه کار کنند». به گفته او، فضای شهر حتی در مکان‌های عمومی هم خلوت و سرد شده است. پریسا می‌گوید بیش از هر چیز دلش از این خلوتی گرفته است. «شهر به آدم‌هایش زنده است. وقتی آدم‌ها نباشند یا حالشان کوتاه باشد، شهر دیگر معنی شیشه در جایی که مردم می‌گفتند «یا روی تکه‌های بدن نگذارید» او از تجربه تلخ دیگری هم در همین روزها می‌گوید: وقتی برای دیدن محل اصابت یک حمله به حوالی میدان رسالت رفت، «چند سال در همان کوچه زندگی کرده بودم، برای همین رقم بینم چه شده». به گفته او، خیابان‌های اطراف پر از نیروهای امدادی بود. چند صد متر آن طرف‌تر آمبولانس و آتش‌نشانی و پلیس ایستاده بودند و اجازه عبور نمی‌دادند». او ماشینش را دورتر پارک کرده و پیاده جلو رفته است. «ساختمان‌ها شیشه‌های‌شان شکسته بود و تکه‌های شیشه در پیاده‌رو ریخته بود». در همان‌جا جمعیتی از مردم ایستاده بودند. «بعضی‌ها گریه می‌کردند.

یکی می‌گفت برادرم داخل آن ساختمان بوده، یکی می‌گفت خانه خواهرم آنجاست». پریسا می‌گوید نیروهای امدادی در حال بیرون‌اوردن اجساد بودند. «جنازه‌ها را در کارهای منسکی گذاشته بودند و روی پیاده‌رو قرار داده بودند». به گفته او، برخی ساختمان‌های اطراف هم کاملا تخریب شده بودند. «چند ساختمان چندطبقه اطراف هم فرو ریخته بود». کرده و پیاده جلو رفته است. «وقتی آن‌ها شکوه کرده، هشتاد مردم بوده است.» می‌گفت مراقب باشید یا روی تکه‌های بدن نگذارید.» او می‌گوید همان‌جا حالش به‌شدت بد شده است؛ «چون سال‌ها در همان محل زندگی کرده بودم، دیدن آن وضعیت برایم خیلی سخت بود». پریسا از بی‌زنی هم می‌گوید که کنار جوی آب نشسته بود و گریه می‌کرد. «می‌گفت خانه بسرم اینجاست، بگذاردی بروم. وقتی به ساختمانی که نشان می‌داد نگاه کردم، تقریبا چیزی از آن نمانده بود». در محل، نیروهای آتش‌نشانی مشغول آواربرداری بودند. «آخر کار حتی سگ‌های زنده‌یاب هم آورده بودند تا شاید بتوانند پیکرهای بیشتری را پیدا کنند.» او می‌گوید یکی دیگر از صحنه‌ها عجیب برایش بسته‌بودن پسل مکانیزه عابر پیاده در چهارراه سرسبز بوده است. «در پل مکانیزه بسته بود و مردم مجبور بودند از عرض بزرگراه رد شوند. در تمام این سال‌ها چنین چیزی ندیده بودم». پریسا می‌گوید این چند روز تصویری متفاوت از تهران برایش ساخته است؛ شهری که هنوز ایستاده، اما زیر سایه‌ای از ترس، سکوت و دلگیری.

اسارت چند هفته‌ای در خانه

نرگس می‌گوید این بار برخلاف بسیاری از اطرافایش نتوانست تهران را ترک کند. دلیل اصلی ماندنش شرایط همسرش بود. «به خاطر شرایط احد نتوانستم از تهران بروم. اگر می‌توانستم شاید چند روزی می‌رفتم، اما او تازه جراحی کرده بود و واقعا شرایطش اجازه نمی‌داد.» او می‌گوید تصمیم خانواد هم در این ماندن بی‌تأثیر نبود. «راستش گفتم شاید این بار از تهران بیروم، اما به خاطر ما در زمان مادرم گفتن جایی نمی‌آید. روزه می‌گرفت و برای سکوت و دلگیری.

افقی:

۱- بالمش- کرانه آسمان- از اصول زندگی اجتماعی است
۲- تابناک- فنی در کشتی- آخرین غزوه پیامبر اسلام(ص)
۳- کامیون ارتشی- رودی در عراق- وسیله توزین
۴- جشن ماه روزه- ریز نمرات- یازداشتن
۵- ورزش نابینایان- گرو گذاشته‌شده- خواهر کوچک‌تر خانواده
برونته
۶- نازل‌شده در مکه- روزها- بزرگ‌ترین میدان شهر تهران
۷- موجود افسانه‌ای که به سراغ زن زاوئ می‌آید- شاعر فریومدی قرن هشتم- نگین انگشتر
۸- عالم ماده- واحد اندازه‌گیری اختلاف پتانسیل الکتریکی- سردار دلبر اشکانی
۹- نام خدا در دین یهود- نوعی ورزش زمستانی انفرادی- روز گذشته
۱۰- مایه زحمت دیگران- کوجه‌فرنگی- زراعت‌کردن
۱۱- تردید- بلند و والا- آتش حلیم
۱۲- پیکار- همراه عروس- دستگاه قدیمی نمایش فیلم
۱۳- عهد و پیمان- رودخانه ارس- دشوار و مشکل
۱۴- اندیشمند- خوراکي از اسفناج- بیماری کم‌خونی
۱۵- پایتخت ایران در دوره ساسانیان- بخیل- همشین

عمودی:

۱- تلخ- نام سابق کشور ترکیه- بزرگواوی
۲- پارچه مشبک- کهکشانی نورانی و ماریج
۳- امتداد- نیش سرما- دوست‌داشتنی
۴- پشه مالاریا- پندارها- موسیقیدان آلمانی و بنیان‌گذار یکی از روش‌های آموزش موسیقی به کودکان
۵- پزشکی- خدایرست پیش از ظهور اسلام
۶- شهری در استان خراسان شمالی- آمانتدار- دوتا نون
۷- فانوس دریایی- همسایه تایلند-

روایت کسانی که ماندند و رفتند؛ از باران سیاه تا شهر خلوتِ نزدیک عید

تهران در سایه جنگ

نوراحسینی

۱۷ روز گذشت از اولین انفجاری که بسیاری را آواره کرد. تا شب نشده، بسیاری تهران را ترک کردند. خیلی‌ها هم برخلاف جنگ ۱۲روزه در تهران ماندند. آنها که رفتند، نمی‌دانند هنگام بازگشت با چه شهری روبه‌رو خواهند شد؛ شهری که در این روزها لحظات تلخ و آخرالزمانی زیادی را تجربه کرد؛ از سیاهی آسمان و باران سیاه تا خیابان‌های خلوت در روزهایی که معمولا بوی بهار و خریدهای نوروزی در هوا می‌پیچید. در میان این شهر زخمی، روایت‌های مردم تصویری زنده از تهران در جنگ می‌سازد؛ شهری که هنوز ایستاده اما زیر سایه‌ای از ترس، سکوت و انتظار.

همین ما هم به خاطر آنها ماندیم». در تمام این روزها زندگی نرگس تقریبا به خانه محدود شده است. «در این مدت روزها تقریبا اصلا از خانه بیرون نرفتم. شاید فقط یک بار تا سر کوچه». بیشتر خریدهایش را به صورت آنلاین انجام داده یا خانواده برایش تهیه کرده‌اند. «با آنلاین خرید می‌کردم یا خواهرهای احد یا پدر و مادرم خرید می‌کردند و می‌آوردند. واقعا پایم را از خانه بیرون نگذاشتم». او می‌گوید هم توصیه‌ها برای ماندن در خانه جدی بوده و هم شرایط شخصی‌اش چنین ایجاب می‌کرد. به گفته نرگس، چهره تهران در این روزها کاملا تغییر کرده است. با این حال، چیزی که بیشتر از همه او را ناراحت می‌کند، خبرهایی است که در فضای مجازی می‌بیند. «وقتی در شبکه‌های اجتماعی می‌چرخم و فیلم‌ها را می‌بینم، خیلی ناراحت می‌شوم». دو خبیر بیش از همه برای او دردناک بوده است. «یکی اینکه آینه‌های خیلی قدیمی و تاریخی کاخ گلستان خرد شده بود. واقعا از این موضوع خیلی ناراحت شدم». او می‌گوید خبر دیگری هم خواننده که دوباره دلش را به درد آورده است. «خواندم که کاشی‌های موزه عباسی اصفهان هم به خاطر موج انفجار آسیب دیده‌اند». به باور نرگس، جنگ چیزی جز خرابی بر جای نمی‌گذارد. «همان روز با یکی از پچه‌های برج صحبت می‌کردیم و می‌گفتم تهران کم‌کم دارد تبدیل به ویرانه می‌شود». او می‌گوید تصور بازسازی دوباره شهر برایش دشوار است. «واقعا نمی‌دانم بعد از این‌همه تخریب چطور می‌خواهند دوباره تهران را سر و سامان بدهند». به‌همین دلیل حتی دلش نمی‌خواهد شهر را ببیند. «راستش اصلا قدم نمی‌خواهد در این شرایط در شهر بگذرد. حتی خیابان‌های اطراف خانه‌مان راه. نرگس می‌گوید تجربه این روزها برایش کاملا جدید است. «راستش تا حالا چنین تجربه‌ای نداشتم که چند هفته کامل در خانه بمانم». او می‌گوید حتی در دوران کرونا هم چنین انزوایی را تجربه نکرده بود. «آن موقع هم با ماسک از خانه بیرون می‌رفتم، اما الان واقعا خانه‌نشین شده‌ام. دراین‌میان، نکته‌ای که برای او جالب بوده، حضور بسیاری از مردم در تهران است. «با اینکه جنگ است، خیلی‌ها هنوز در تهران مانده‌اند. در ساختمان‌ها هم تقریبا همه همسایه‌ها هستند و دوستانم هم بیشترشان در شهر مانده‌اند». برای گذراندن زمان، نرگس تلاش کرده خودش را با کارهای مختلف سرگرم کند. «خیلی سعی کردم کتاب بخوانم، اما واقعا تمرکز نداشتم». نرگس حتی تلاش کرده بخشی از کارهای عید را هم انجام دهد. اما به گفته او، نشانه‌های نوروز در شهر تقریبا ناپدید شده‌اند. «مامانم دیروز رفته بود خرید. می‌گفت در این روزها معمولا در خیابان‌ها سبزه و ماهی می‌آوردند، اما الان تقریبا هیچ خبری نیست». او می‌گوید بسیاری از کسب‌وکارها هم تعطیل شده‌اند. «داروخانه‌های خصوصی تعطیل‌اند، بیشتر مغازه‌ها بسته‌اند. فقط نانوبای‌ها و سبزی‌فروشی‌ها باز هستند، آن هم تا حدود ساعت شش یا هفت شب». به گفته او، بقالی‌ها و میوه‌فروشی‌ها هم بسیار محدود کار می‌کنند و فضای اقتصادی شهر سنگین شده است. «خیلی از کسب‌وکارها تعطیل شده‌اند و اوضاع واقعا خراب است». همین موضوع باعث شده بیشتر به وضعیت مردم فکر کند. «مدام به این فکر می‌کنم کسانی که کسب‌وکار دارند، چطور باید زندگی کنند».

او حتی درباره نوروز امسال هم تردید دارد. «اصلا نمی‌دانم امسال نوروز داریم یا نه. به نظرم واقعا نداریم، چون مردم هیچ درآمدی نداشتم». به گفته نرگس، حال‌وهوای شهر هم سنگین‌تر از قبل شده است. «خیابان‌ها خیلی دلگیر شده‌اند». او می‌گوید بعد از آتش سوزی انبار نفت این احساس بیشتر هم شده است. «انبار نفت آتش گرفت، ترس بیشتری میان مردم افتاد. خیلی‌ها نگران بودند که مواد سمی در هوا پخش شود». با همه اینها، نرگس می‌گوید ترجیح می‌دهد فعلا در شهر رفت‌وآمد نکند. «واقعا دوست ندارم در خیابان‌های تهران قدم بزنم، حتی با ماشین هم در شهر نگردم». دلپیش برای او روشن است. «اگر ساختمان‌های بمب‌خورده را ببینم، اعصابم واقعا به هم می‌ریزد».



زندگی زیرصدای جنگنده‌ها

سمیرا می‌گوید از روز اول جنگ با مجموعه‌ای از احساسات متناقض روبه‌رو بوده است؛ روزهایی که گذراندنشان آسان نیست و هرکس تلاش می‌کند به شکلی از پس آن برآید. او و خانواده‌اش تهران را ترک نکرده‌اند: «ما از تهران خارج نشدیم. از روز دوم جنگ، شبه رقتیم سر کار، اما از یکشنبه تقریبا خانه‌نشین شدیم». به گفته او، یکی از آزاردهنده‌ترین بخش‌های این روزها تکرار مداوم خبرهای جنگ و قطع‌بودن اینترنت است؛ «مدام خبرها تکرار می‌شود و واقعا آزاردهنده است. از طرفی اینترنت هم قطع است و دسترسی به اطلاعات نداریم». برای همین، بخشی از ارتباطاتشان به تماس‌های تلفنی محدود شده است: «روزانه چند بار با دوستانمان تماس می‌گیریم؛ چه آنهایی که در تهران هستند و چه کسانی که از شهر خارج شده‌اند. اخبار را با هم رد و بدل می‌کنیم و حال همدیگر را می‌پرسیم. همین حرف‌زدن‌ها باعث می‌شود بخشی از روز بگذرد». سمیرا می‌گوید سعی می‌کنند تا حد ممکن از فضای اخبار فاصله بگیرند: «تلاش می‌کنیم بخشی از زمانمان را از خبرها دور باشیم؛ فیلم ببینیم یا سریال تماشا کنیم تا ذهنمان کمی آرام‌تر شود». گاهی حتی برای نشنیدن صداهای بیرون هم راهی پیدا کرده‌اند: «بعضی وقت‌ها وقتی صدای جنگنده یا شلیک می‌آید، تلویزیون را بلند می‌کنیم که کمتر بشنویم». او می‌گوید با گذشت زمان، واکنششان به صداهای جنگ هم تغییر کرده است: «نسبت به روزهای اول، انکار صدای جنگنده‌ها و انفجارها کمی عادی‌تر شده. شاید این طبیعت فضای جنگ باشد؛ وقتی ادامه پیدا می‌کند، آن ترس اولیه کمتر می‌شود». اما، با هفته او، جای آن ترس حرف‌های دیگری را گرفته است: «الان نگرانی از آینده خیلی بیشتر از صدای انفجارها ذهن آدم را درگیر می‌کند». بخش بزرگی از این نگرانی‌ها هم به خانواده مربوط می‌شود: «پدر و مادرهای ما سن‌وسال دارند. پدر و مادر خودم بیماراند، مادر همسر هم بیمار است و نیاز به درمان و مراجعه به پزشک دارند». او مثالی از همین نگرانی‌ها می‌زند: «همین امروز پدرم در این باران رفت آزمایش بدهد. مادرم هم باید آزمایش می‌داد. بعد فهمیدند باراتی که آمده اسیدی بوده و لباس‌هایشان سیاه شده بود». با این حال، سمیرا می‌گوید زندگی همچنان ادامه دارد: «به هر حال زنده‌ایم و داریم جلو می‌رویم».

شهری میان ترس و عادت به زندگی

کلی از روزی می‌گوید که خبر رسید ممکن است حوالی خانه‌شان هدف حمله قرار بگیرد. خانه او در خیابان انقلاب است: «جمعیه بود. وقتی گفتند ممکن است نزدیک خانه‌مان را بزنند، تصمیم گرفتیم از آنجا دور شویم و رقتیم سمت تجریش». او می‌گوید وقتی به بازار تجریش رسید، انتظار داشت به خاطر نزدیک بودن نوروز، بازار شلوغ باشد. اما آنچه دید برایش یکی از تلخ‌ترین صحنه‌های زندگی شد: «بازار تجریش حتی از یک روز کاری معمولی هم خلوت‌تر بود. هیچ نشانه‌ای از عید دیده نمی‌شد». فروشنده‌ها ایستاده بودند و منتظر مشتری؛ «در واقع فقط من و همسرم بودیم که آن اطراف پرسه می‌زدیم». اما لحظه‌ای که بیش از همه در ذهن او مانده، زمانی است که انبار نفت هدف قرار گرفت: «وقتی انبار نفت را زدند و شهر یک‌باره سیاه شد، برای اولین بار در این جنگ گریهام گرفت». او آن صحنه را چنین توصیف می‌کند: «بک لبه لایه سیاه روی شهر نشسته بود. همه به آسمان نگاه می‌کردند. صحنه خیلی عجیب و آخرالزمانی بود».

شهری که هنوز ایستاده است

در میان روایت کسانی که ماندند، یک تصویر مشترک دیده می‌شود: شهری خسته، شهری که خیابان‌هایش خلوت شده، مغازه‌هایش نیمه‌باز مانده‌اند و نوروزش کم‌رنگ‌تر از همیشه است؛ اما زندگی در آن هنوز جریان دارد. آنها که رفتند نمی‌دانند هنگام بازگشت با چه شهری

شرق

روبه‌رو خواهند شد. نمی‌دانند چقدر از شهر باقی می‌ماند، یا این خیابان‌ها چه زمانی دوباره به روزهایی بازمی‌گردند که قدم‌زدن در هوای بهاری در آنها با وحشت انفجار همراه نباشد. اما در میان دود، سکوت و آسمان خاکستری، تهران هنوز ایستاده است؛ شهری بی‌دفاع، با مردمانی خسته اما همچنان در تلاش برای ادامه زندگی.

خونم اینجاست، کجا ول کنم برم؟

فرشته از کسانی است که ابتدا تصمیم داشت در تهران بماند؛ همان تصمیمی که بسیاری از ساکنان شهر در روزهای نخست جنگ با آن روبه‌رو بودند. او می‌گوید در ذهنش مدام جمله‌ای تکرار می‌شد که در جنگ ۱۲روزه از زبان بسیاری شنیده بود: «خونم اینجاست، کجا ول کنم برم؟». به گفته او، بعد از تجربه جنگ قبلی، رابطه‌اش با تهران حتی عمیق‌تر شده بود؛ «با تمام وجودم می‌خواستم اگر جنگی هم شد، در تهران بمانم؛ شهری که بعد از جنگ قبلی بیشتر دوستش دارم. شهری بی‌دفاع، با مردمانی غمزده اما همچنان تلاشگر برای ادامه زندگی». صبح نهم اسفند برای او لحظه‌ای بود که جنگ واقعا آغاز شد: «ساعت ۹:۴۰ صبح نهم اسفند، برای نخستین بار صدای جنگنده‌ها را شنیدم. شاید از ترس اینکه بمب‌ها کجا فرو می‌ریزند و ما قربانی خواهیم شد، قلبم لرزید. اما وقتی به خودم آمدم دیدم آن وحشتی که در جنگ قبلی تمام وجودم را گرفته بود، این‌بار رنگ باخته است». پس از ساعت‌ها ماندن در ترافیک توانست به خانه برسد. در همان زمان تماس‌های خانواده و دوستانش شروع شد: «عزیزانم مدام تماس می‌گرفتند و می‌گفتند نگرانند و باید هر چه زودتر تهران را ترک کنم و به شهرستان بروم». اما او هنوز مردد بود و بیشتر به آسمان شهر نگاه می‌کرد: «من بیشتر به آسمان آبی و پاک آن روزهای تهران خیره می‌شدم». او تا روز چهارم جنگ در شهر ماند. در این مدت چند بار برای خرید نان و اقلام ضروری از خانه بیرون رفت: «در خیابان‌های خلوت قدم می‌زدم، مغازه‌هایی را می‌دیدم که همیشه شلوغ و پرهایو بودند اما حالا صاحبانشان با نوعی بهت و بی‌خیالی خاص این روزها، گوشه‌ای نشسته بودند و فقط نگاه می‌کردند». در صف نانوبای، بحث‌های داغی درباره جنگ جریان داشت؛ «هرکس نظری می‌داد و تحلیلی می‌کرد. بعضی‌ها هم در سکوت ایستاده بودند؛ یا به آسمان نگاه می‌کردند یا به قرص‌های نان که یکی پس از دیگری از دستگاه بیرون می‌آمدند.

بی‌تفاوت، اما با چشم‌هایی خسته». شب سوم جنگ برای او یکی از عجیب‌ترین لحظات بود: «صدای جنگنده‌ها ناگهان شدیدتر از قبل شد. ترس نبود، اما لحظه‌ای چشم‌هایم را محکم بستم؛ انگار با بستن چشم‌ها می‌شود از عذاب مردن زیر آوار موشک‌ها کم کرد». جنگنده‌ها دور شدند، اما صدای انفجارها ادامه داشت: «از گوشه شیشه‌ای که از قیل شکسته بود، خاک می‌ورتم می‌کاشیدم و خواسم را از آن آمادگی مبهم برای مرگ پرت می‌کرد». او می‌گوید همان شب، با وجود دود و صدای انفجار، خواب عمیق‌تری نسبت به شب‌های قبل داشت: «همان شب، میان دود و صدای انفجار، توانستم عمیق‌تر از شب‌های قبل بخوابم». اما روز چهارم جنگ تماس‌ها آن قدر زیاد شد که تصمیمش تغییر کرد: «روز چهارم تماس‌ها آن قدر زیاد شد که احساس کردم شاید مانندم نوعی خودخواهی باشد». در نهایت تصمیم گرفت شهر را ترک کند: «وقتی وسایلم را جمع می‌کردم، انکار قلبم را می‌فشردند». خانه‌ای که ترک می‌کرد برای او فقط یک خانه اجاره‌ای نبود؛ «باید خانه اجاره‌ای‌ام را ترک می‌کردم؛ خانه‌ای که دانه‌به‌دانه وسایلم را با ذوق و از پس‌انداز اندک حقوق ماهانه‌ام خریده بودم». فکری که بیش از همه آزارش می‌داد، آینده آن خانه بود: «این فکر که شاید وقتی برگردم، همه زحمتم زیر آوار باشد، رهایم نمی‌کرد». او می‌گوید برخلاف همیشه، خلوتی خیابان‌های تهران برایش آزاردهنده بود: «از همه تلخ‌تر این بود که دیدم چقدر سریع توانستم شهری را که به نظرم متعلق به همه ایرانی‌هاست –شهری بی‌دفاع اما غریب‌پور– پشت سر بگذارم». اما حتی پس از خروج از شهر، ذهنش همچنان در تهران مانده است: «از همان لحظه‌ای که رسیدم‌ها، هر بار خبر یا تصویری از انفجارهای تهران می‌بینم، فوری به دوستانم پیام می‌دهم که خوبی؟ و وقتی جواب می‌دهند، نفسی از سر آسودگی می‌کنم». تصویر ستون‌های دود هنوز برای او دردناک است: «تصور ستون‌های دود در گوشه‌کوشه تهران بزرگ هر بار برایم دردناک است. درد مثل تیری در سرم می‌دود. اما انکار چاره‌ای جز این تصویر سخت نیست». کسانی که رفتند، اما جنگ هنوز در ذهنشان ادامه دارد. آنهایی که هنوز ایستاده‌اند هنوز باید از صدای انفجارها دور شده باشند و جانشان در جایی امن‌تر باشد، اما بسیاری از آنها می‌گویند جنگ هنوز از ذهنشان بیرون نرفته است. با هر خبر تازه، با هر تصویر از دود و آتش در تهران، دلشان دوباره می‌لرزد و اولین کاری که می‌کنند این است که به دوستان و خانواده‌شان در شهر پیام بدهند: «خوبی؟». صدای انفجار شاید

دیگر در گوششان نباشد، اما در ذهنشان هنوز ادامه دارد.

کسانی که در شهر مانده‌اند از خیابان‌های خلوت، بازارهای نیمه‌تعطیل و شب‌هایی می‌گویند که صدای انفجار در آنها پیچیده است. کسانی که شهر را ترک کرده‌اند شاید اکنون از صدای انفجارها دورتر باشند و جانشان در جایی امن‌تر باشد، اما بسیاری از آنها می‌گویند جنگ هنوز از ذهنشان بیرون نرفته است. با هر خبر تازه یا هر تصویری از دود در آسمان تهران، دلشان دوباره می‌لرزد، آنهایی که رفته‌اند نمی‌دانند هنگام بازگشت با چه شهری روبه‌رو خواهند شد. نمی‌دانند چقدر از این شهر و خیابان‌هایش باقی می‌ماند و این شهر چه زمانی دوباره به روزهایی بازمی‌گردد که قدم‌زدن در هوای بهاری آن، دیگر با وحشت انفجار همراه نباشد. اما در میان دود، سکوت و آسمان خاکستری، تهران هنوز نفس می‌کشد؛ شهری بی‌دفاع، با مردمانی غمزده اما همچنان امیدوار به ادامه زندگی.

۸	۷	۳	۲	۸
	۳	۴	۹	۷
		۷		
			۳	
۷	۶		۲	
		۵		
			۵	

۵	۳	۴	۵	۲
		۶		
	۳	۹	۳	۸
۳		۲	۵	۶
		۶	۸	۷
	۹	۱	۵	
۷		۵	۴	۲
			۹	۷
				۷

● **سودوکو سخت ۴۲۷۹**

زمان پیشنهادی: ۴۰ دقیقه

قانون‌های حل جدول سودوکو

۱- در هر سطر و ستون باید اعداد یک تا ۹ نوشته شود. بدیهی است که هیچ عددی نباید تکرار شود.

۲- در هر مربع ۳×۳ اعداد یک تا

۹ باید نوشته شود و در نتیجه هیچ عددی نباید تکرار شود.

● **سودوکو ساده ۴۲۷۹**

زمان پیشنهادی: ۲۰ دقیقه

سودوکو

سودوکو Sudoku یک واژه ترکیبی ژاپنی به معنای عدد‌های بی‌تکرار است و امروزه به جدولی از اعداد گفته می‌شود که به عنوان یک سرگرمی رایج در نشریات کشورهای مختلف به چاپ می‌رسد.

● **جدول ۵۲۸۳ طرح: بیژن کورانی**

حل سودوکو ۴۲۷۸																																																																																	
<table><tbody><tr><td>۱</td><td>۲</td><td>۷</td><td>۳</td><td>۳</td><td>۹</td><td>۶</td><td>۸</td><td>۵</td></tr> <tr><td>۳</td><td>۹</td><td>۸</td><td>۶</td><td>۷</td><td>۵</td><td>۱</td><td>۲</td><td>۴</td></tr> <tr><td>۴</td><td>۶</td><td>۱</td><td>۲</td><td>۸</td><td>۷</td><td>۳</td><td>۹</td><td>۵</td></tr> <tr><td>۶</td><td>۴</td><td>۹</td><td>۸</td><td>۱</td><td>۲</td><td>۵</td><td>۷</td><td>۳</td></tr> <tr><td>۵</td><td>۷</td><td>۳</td><td>۹</td><td>۲</td><td>۴</td><td>۸</td><td>۱</td><td>۶</td></tr> <tr><td>۸</td><td>۱</td><td>۵</td><td>۶</td><td>۷</td><td>۳</td><td>۹</td><td>۲</td><td>۴</td></tr> <tr><td>۲</td><td>۵</td><td>۶</td><td>۸</td><td>۱</td><td>۳</td><td>۹</td><td>۷</td><td>۴</td></tr> <tr><td>۷</td><td>۸</td><td>۴</td><td>۲</td><td>۹</td><td>۳</td><td>۵</td><td>۶</td><td>۱</td></tr> <tr><td>۹</td><td>۳</td><td>۱</td><td>۷</td><td>۵</td><td>۲</td><td>۴</td><td>۸</td><td>۶</td></tr> </tbody></table>	۱	۲	۷	۳	۳	۹	۶	۸	۵	۳	۹	۸	۶	۷	۵	۱	۲	۴	۴	۶	۱	۲	۸	۷	۳	۹	۵	۶	۴	۹	۸	۱	۲	۵	۷	۳	۵	۷	۳	۹	۲	۴	۸	۱	۶	۸	۱	۵	۶	۷	۳	۹	۲	۴	۲	۵	۶	۸	۱	۳	۹	۷	۴	۷	۸	۴	۲	۹	۳	۵	۶	۱	۹	۳	۱	۷	۵	۲	۴	۸	۶
۱	۲	۷	۳	۳	۹	۶	۸	۵																																																																									
۳	۹	۸	۶	۷	۵	۱	۲	۴																																																																									
۴	۶	۱	۲	۸	۷	۳	۹	۵																																																																									
۶	۴	۹	۸	۱	۲	۵	۷	۳																																																																									
۵	۷	۳	۹	۲	۴	۸	۱	۶																																																																									
۸	۱	۵	۶	۷	۳	۹	۲	۴																																																																									
۲	۵	۶	۸	۱	۳	۹	۷	۴																																																																									
۷	۸	۴	۲	۹	۳	۵	۶	۱																																																																									
۹	۳	۱	۷	۵	۲	۴	۸	۶																																																																									
<table><tbody><tr><td>۳</td><td>۸</td><td>۷</td><td>۵</td><td>۴</td><td>۶</td><td>۹</td><td>۲</td><td>۱</td></tr> <tr><td>۴</td><td>۲</td><td>۱</td><td>۹</td><td>۷</td><td>۳</td><td>۵</td><td>۸</td><td>۶</td></tr> <tr><td>۵</td><td>۹</td><td>۶</td><td>۷</td><td>۳</td><td>۸</td><td>۱</td><td>۲</td><td>۴</td></tr> <tr><td>۱</td><td>۳</td><td>۸</td><td>۹</td><td>۲</td><td>۴</td><td>۷</td><td>۵</td><td>۶</td></tr> <tr><td>۷</td><td>۴</td><td>۲</td><td>۶</td><td>۳</td><td>۸</td><td>۹</td><td>۱</td><td>۵</td></tr> <tr><td>۶</td><td>۵</td><td>۹</td><td>۱</td><td>۷</td><td>۲</td><td>۳</td><td>۸</td><td>۴</td></tr> <tr><td>۲</td><td>۶</td><td>۴</td><td>۳</td><td>۵</td><td>۷</td><td>۱</td><td>۹</td><td>۸</td></tr> <tr><td>۹</td><td>۱</td><td>۵</td><td>۲</td><td>۴</td><td>۳</td><td>۸</td><td>۷</td><td>۶</td></tr> <tr><td>۸</td><td>۷</td><td>۳</td><td>۹</td><td>۲</td><td>۱</td><td>۵</td><td>۴</td><td>۶</td></tr> </tbody></table>	۳	۸	۷	۵	۴	۶	۹	۲	۱	۴	۲	۱	۹	۷	۳	۵	۸	۶	۵	۹	۶	۷	۳	۸	۱	۲	۴	۱	۳	۸	۹	۲	۴	۷	۵	۶	۷	۴	۲	۶	۳	۸	۹	۱	۵	۶	۵	۹	۱	۷	۲	۳	۸	۴	۲	۶	۴	۳	۵	۷	۱	۹	۸	۹	۱	۵	۲	۴	۳	۸	۷	۶	۸	۷	۳	۹	۲	۱	۵	۴	۶
۳	۸	۷	۵	۴	۶	۹	۲	۱																																																																									
۴	۲	۱	۹	۷	۳	۵	۸	۶																																																																									
۵	۹	۶	۷	۳	۸	۱	۲	۴																																																																									
۱	۳	۸	۹	۲	۴	۷	۵	۶																																																																									
۷	۴	۲	۶	۳	۸	۹	۱	۵																																																																									
۶	۵	۹	۱	۷	۲	۳	۸	۴																																																																									
۲	۶	۴	۳	۵	۷	۱	۹	۸																																																																									
۹	۱	۵	۲	۴	۳	۸	۷	۶																																																																									
۸	۷	۳	۹	۲	۱	۵	۴	۶																																																																									

حل جدول ۵۲۸۲																																																																																																																																																																																																				
<table><tbody><tr><td>۱۵</td><td>۱۲</td><td>۱۳</td><td>۱۲</td><td>۱۱</td><td>۱۰</td><td>۹</td><td>۸</td><td>۷</td><td>۶</td><td>۵</td><td>۴</td><td>۳</td><td>۲</td><td>۱</td></tr> <tr><td>۱</td><td>۲</td><td>۳</td><td>۴</td><td>۵</td><td>۶</td><td>۷</td><td>۸</td><td>۹</td><td>۱۰</td><td>۱۱</td><td>۱۲</td><td>۱۳</td><td>۱۴</td><td>۱۵</td></tr> <tr><td>۱</td><td>۲</td><td>۳</td><td>۴</td><td>۵</td><td>۶</td><td>۷</td><td>۸</td><td>۹</td><td>۱۰</td><td>۱۱</td><td>۱۲</td><td>۱۳</td><td>۱۴</td><td>۱۵</td></tr> <tr><td>۲</td><td>۳</td><td>۴</td><td>۵</td><td>۶</td><td>۷</td><td>۸</td><td>۹</td><td>۱۰</td><td>۱۱</td><td>۱۲</td><td>۱۳</td><td>۱۴</td><td>۱۵</td><td>۱</td></tr> <tr><td>۳</td><td>۴</td><td>۵</td><td>۶</td><td>۷</td><td>۸</td><td>۹</td><td>۱۰</td><td>۱۱</td><td>۱۲</td><td>۱۳</td><td>۱۴</td><td>۱۵</td><td>۱</td><td>۲</td></tr> <tr><td>۴</td><td>۵</td><td>۶</td><td>۷</td><td>۸</td><td>۹</td><td>۱۰</td><td>۱۱</td><td>۱۲</td><td>۱۳</td><td>۱۴</td><td>۱۵</td><td>۱</td><td>۲</td><td>۳</td></tr> <tr><td>۵</td><td>۶</td><td>۷</td><td>۸</td><td>۹</td><td>۱۰</td><td>۱۱</td><td>۱۲</td><td>۱۳</td><td>۱۴</td><td>۱۵</td><td>۱</td><td>۲</td><td>۳</td><td>۴</td></tr> <tr><td>۶</td><td>۷</td><td>۸</td><td>۹</td><td>۱۰</td><td>۱۱</td><td>۱۲</td><td>۱۳</td><td>۱۴</td><td>۱۵</td><td>۱</td><td>۲</td><td>۳</td><td>۴</td><td>۵</td></tr> <tr><td>۷</td><td>۸</td><td>۹</td><td>۱۰</td><td>۱۱</td><td>۱۲</td><td>۱۳</td><td>۱۴</td><td>۱۵</td><td>۱</td><td>۲</td><td>۳</td><td>۴</td><td>۵</td><td>۶</td></tr> <tr><td>۸</td><td>۹</td><td>۱۰</td><td>۱۱</td><td>۱۲</td><td>۱۳</td><td>۱۴</td><td>۱۵</td><td>۱</td><td>۲</td><td>۳</td><td>۴</td><td>۵</td><td>۶</td><td>۷</td></tr> <tr><td>۹</td><td>۱۰</td><td>۱۱</td><td>۱۲</td><td>۱۳</td><td>۱۴</td><td>۱۵</td><td>۱</td><td>۲</td><td>۳</td><td>۴</td><td>۵</td><td>۶</td><td>۷</td><td>۸</td></tr> <tr><td>۱۰</td><td>۱۱</td><td>۱۲</td><td>۱۳</td><td>۱۴</td><td>۱۵</td><td>۱</td><td>۲</td><td>۳</td><td>۴</td><td>۵</td><td>۶</td><td>۷</td><td>۸</td><td>۹</td></tr> <tr><td>۱۱</td><td>۱۲</td><td>۱۳</td><td>۱۴</td><td>۱۵</td><td>۱</td><td>۲</td><td>۳</td><td>۴</td><td>۵</td><td>۶</td><td>۷</td><td>۸</td><td>۹</td><td>۱۰</td></tr> <tr><td>۱۲</td></tr></tbody></table>	۱۵	۱۲	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۵	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۲
۱۵	۱۲	۱۳	۱۲	۱۱	۱۰	۹	۸	۷	۶	۵	۴	۳	۲	۱																																																																																																																																																																																						
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵																																																																																																																																																																																						
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵																																																																																																																																																																																						
۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱																																																																																																																																																																																						
۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲																																																																																																																																																																																						
۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳																																																																																																																																																																																						
۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴																																																																																																																																																																																						
۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۵																																																																																																																																																																																						
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶																																																																																																																																																																																						
۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷																																																																																																																																																																																						
۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸																																																																																																																																																																																						
۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹																																																																																																																																																																																						
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰																																																																																																																																																																																						
۱۲																																																																																																																																																																																																				